

سود چگونه حاصل می‌شود، نمی‌تواند جواب بدهد؛ یعنی متغیرهایی که رعایتش باعث سود و رعایت نکردنش باعث زیان می‌شود. چون باید بگوید که سود به تجارت داخلی، تجارت خارجی، بازار ارز و ارتباط این‌ها با همدیگر مربوط است تا من به او بگویم که آیا سود می‌کند یا نه؟ این را منطق مجموعه‌نگر می‌تواند جواب بدهد.

فرهنگستان علوم اسلامی در رابطه با تولید الگوی پیشرفت چه دستاوردهایی داشته است؟ و از کدام روشی‌هایی که بیان فرمودید، استفاده می‌کند؟

از سه روش کلی نگر، کل نگر و تکامل نگر استفاده می‌کند. طبیعتاً تلاش فرهنگستان این بوده که روش سوم را پایه‌گذاری کند و در موضوعات مختلف بر اساس این روش حرکت کند. خود این روش هم بر یک بنیان فلسفی استوار است که از آن به عنوان «فلسفه نظام ولایت» یاد می‌کنیم.

اما در خصوص الگوی پیشرفت ما چه دستاوردی داشته‌ایم؟ ما در زیرساخت‌ها و مقدمات الگوی پیشرفت، قدم‌های مقدماتی را برداشتیم؛ ولی طراحی خود الگوی پیشرفت هنوز در دستور کارمان قرار نگرفته و خودمان هم بدون وجود یک سفارش و پشتیبانی مؤثر از جانب حاکمیت، توانایی ورود به این موضوع را نداریم. اما اینکه می‌گویم زیربنای کار، منظوم همین است که فرهنگستان قدرت پایه‌گذاری و روش عام مدل‌سازی را پیاده کرده است. روش عام مدل‌سازی به معنی اینکه می‌تواند در موضوعات مختلف معادله و قاعده مدل‌سازی را بیان بکند. مدل‌سازی به چه معنا هست و چگونه یک بحث مجزا و مستقلی را می‌طلبد؟ یعنی همین که متغیرهای موضوع و نسبت بین متغیرها را بتواند تشخیص بدهد و مدل کند. طبیعتاً روش زیربنایی را در طراحی الگوی پیشرفت می‌تواند در اختیار قرار بدهد؛ البته آن روش، برای اینکه در طراحی الگوی پیشرفت به کار گرفته شود، خودش مراحل دارد و کارهای اضافی باید در آن انجام پذیرد. این جزء تحقیقاتی می‌شود که باید در تولید الگوی پیشرفت به آن دست پیدا کرد.

با توجه به نکته‌ای که درباره روش کل نگر و کلی نگر فرمودید، آیا این دو روش در تأمین آرمان‌ها و اهداف انقلاب اسلامی، تفاوتی با یکدیگر دارند یا خیر؟

اگر بخواهیم بر اساس منطق کلی نگر که من از آن به عنوان منطق انتزاعی هم یاد می‌کنم، وارد حوزه نظام‌سازی به شکل عام و طراحی الگوی پیشرفته به شکل خاص بشویم، حتماً با بحران روبه‌رو می‌شویم. علتش هم کاملاً واضح است، چون نسبت‌ها را نمی‌توانیم تحلیل کنیم. ارتباط‌ها را نمی‌توانیم ببینیم. اگر نتوانم نسبت بین سیاست و فرهنگ، فرهنگ و اقتصاد، سیاست خارجی و سیاست داخلی، امنیت و آزادی، آزادی و عدالت، مردم‌سالاری و ولایت، ولایت فقیه و ده‌ها مسئله از این قبیل را ببینم، نمی‌توانم پیشرفت را ببینم، نمی‌توانم از تکامل اجتماعی تفسیر داشته باشم، نمی‌توانم قدرت پیش‌بینی داشته باشم، نمی‌توانم قدرت سیاست‌گذاری داشته باشم. این روش و مهم‌تر از آن، این نگرش انتزاعی - یعنی نگرش کلی‌گرایانه‌ای که حیثیات را از هم تفکیک می‌کند و قدرت برقراری نسبت بین حیثیات و ارتباط بین موضوعات را ندارد - در عینی که در جای خودش کارایی دارد، اما اکتفا کردن به آن حتماً هم جامعه و هم نظام مدیریت اجتماعی را با بن‌بست روبه‌رو می‌کند. اما روش کل نگر و تکامل‌نگری به دلیل ماهیت موضوع در مدیریت اجتماعی و تولید علم، اقتضاء می‌کند که بتوانیم نظام ببینیم، اجزاء ببینیم، روابط را ببینیم، تغییرات را ببینیم، تکامل را ببینیم. به همین دلیل در دنیای غرب به روش سیستمی خیلی اهمیت داده‌اند. زیرا مفهوم و اهمیت کل‌نگری را فهم کردند و روزبه‌روز ادبیات آن را به عنوان یک دانش پشتیبان و زیربنایی غنی‌تر کردند. البته ما مبتنی بر اسلام و اهدافی که نظام اسلامی دارد، باید این منطق را تکامل ببخشیم.

اجتهاد منظومه‌ای

اجتهاد معطوف به استنباط الگو در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین احمد مبلغی

علی الهی خراسانی

احمد مبلغی استاد خارج حوزه علمیه است که در زمینه «فقه مضاف» به ویژه مطالعات میان‌رشته‌ای فقه و قانون و نیز فقه و فرهنگ، ایده‌ها و دیدگاه‌های نوینی دارد. «مرکز تحقیقات اسلامی مجلس شورای اسلامی» در قم به همت او تأسیس گردید تا روش‌های اجتهادی، معطوف به فضای قانون‌گذاری باشد. از دغدغه‌های همیشگی او پارادایم‌های اجتهاد و روش‌شناسی فقه است. استاد مبلغی ریاست دانشگاه فرهنگ و علوم اسلامی و مدیر مسئول مجله «دین و قانون» است.

آیا فقه غیر از تولید احکام، مسئولیت و رسالتی در قبال عینیت و واقعیت بیرونی مانند مدل و الگو هم دارد؟

ابتدا باید نگاهی به مدل انداخت و بعد به پاسخ سؤال پرداخت. مدل و الگو، یعنی صورت نهایی و نسخه‌ای است برای عمل شدن و تحقق یافتن در خارج. از ویژگی‌های آن این است که ناظر به واقعیت زندگی است. شیوه اجرا را هم درون خود دارد. به شکلی ملموس و محسوس برای همه ظاهر می‌شود و از همین نقطه، قابل اقتدا و تبعیت و پیگیری است و جوانب اجرایی و مشکلات فراروی اجرا کاملاً در آن لحاظ شده است. این مدل طبعاً مؤلفه‌هایی دارد که برخی از آنان درون خود مدل حضور و ظهور دارند و برخی در پشت صحنه‌های مدل قیلاً لحاظ شده‌اند و در هر مدل عناصر ویژه‌ای تعبیه شده است؛ بنابراین در هر مدل، عناصری که تعبیه شده دقیقاً با همان جنبه‌های فکری حضور دارند. برخی متکی بر عناصر فکری هستند که در ظاهر صورتی از فکر و اندیشه ندارند؛ اما چون از خواستگاه فکری برخاسته‌اند، آن جنبه فکری را نمایندگی می‌کنند یا مؤلفه‌هایی در جهت تحقق بخشیدن به آن هستند.

پارهای از مؤلفه‌های مدل اصولاً فکری و اندیشه‌ای نیستند و ناظر به واقعیت‌های زندگی هستند و پارهای از آن‌ها جنبه‌های بومی و محیطی را که مدل در آن می‌خواهد اجرا شود دارند. چرا به آن نظر دارد و بازگشت پارهای از مؤلفه‌ها، به نوع رابطه آن محیط با جهان خارج برمی‌گردد؛ بنابراین در یک مدل همه مؤلفه‌ها باید ملموس و تعبیه شده باشد تا نسخه قابل اجرا و تبعیت باشد.

واقعیت‌های زندگی عنوانی است که با مدل، نسبت عموم و خصوص مطلق دارد. به این معنا که واقعیت‌های زندگی مثلاً به فنون و هنرهای تجسمی در خارج هم برمی‌گردد. فناوری‌هایی که در زندگی ایجاد و یا دنبال می‌شود هم یک معنا برای واقعیت‌های زندگی است. مدیریت زندگی یا اداره آن هم یک نوع واقعیت است. پس واقعیت معنایی عام دارد که مدل و الگو زیرمجموعه آن هستند؛ اما وقتی سؤال می‌شود آیا فقه می‌تواند و باید در واقعیت‌های زندگی دخالت کند،